**تصحیح چند بیت ادیب الممالک**

**نخجوانی، محمد**

زحمات گران‏بهای شادروان مرحوم وحید دستگردی در تصحیح و نشر دیوانهای‏ متعدد از قبیل دیوان جمال الدین و کمال الدین اصفهانی و خمسهء نظامی و دیوان‏ ادیب الممالک فراهانی و غیره و نشر مجلهء ارمغان در سالهای متمادی درخور همه گونه‏ تقدیر و تمجید است و دوستداران علم و ادب مرهون منت زحمات آن مرحوم هستند و مقام علمی و فضلی ایشان بر کسی پوشیده نیست،مع الوصف اینجانب در این اواخر که بمطالعهء دیوان مرحوم ادیب الممالک مشغول بودم در حواشی آن دیوان که‏ بتصحیح مرحوم وحید دستگردی است باشتباهاتی برخوردم که میتوان گفت از طغیان‏ قلم یا از روی سهو و خطا که از خصائص جبلی انسانی است بوده است محض اینکه‏ در چاپ دوم این اشتباهات رفع و اصلاح شود بعرض چند فقره در ذیل جسارت‏ ورزید.؟؟محمد نخجوانی‏ صفحهء 17 حاشیهء 4 در این بیت:

ببخت باد از خامه‏ام بر موی«خرقا»غالیه‏ ریخت نور از خامه‏ام بر چشم«زرقا»توتیا

کلمهء خرقاء(باد سخت)معنی شده و هیچ مناسبتی ندارد،بلکه«خرقا»نام زن زیبائی است‏ مشهوره در عرب که معشوقهء شاعر شهیر عرب«ذی الرمة»بوده است.ذی الرمة اشعار و تشبیباتی در بارهء خرقا دارد که در کتب تذکره و تواریخ مندرج است،از جمله ابن خلکان در ترجمهء حال ذی الرمة از مفضل ضبی نقل میکند که در یکی از سفرهای حج،عربی که در منزل او بودم بمن گفت آیا میخواهی‏ خرقاء صاحبهء ذی الرمة را به‏بینی.گفتم با کمال میل و ممنونیت.پس باهم رفتیم تا بچادرهائی رسیدیم‏ و برای من اجازه خواست.زنی با قد رعنا و صورت زیبا از خیمه بیرون آمد و ما را به نشستن دعوت‏ کرد.سلام کرده نشستیم،و ساعتی مشغول صحبت بودیم.پس از من پرسید که آیا بحج رفته‏ای. گفتم مکرر.گفت که چه شده است که در این مسافرت‏ها مرا زیارت نکرده‏ای که من خود جزئی از مناسک‏ حج هستم.گفتم توضیح دهید.گفت آیا قول رفیق خود ذی الرمة را نشنیده‏ای که میگوید:

تمام الحجّ ان تقف المّطایا علی خرقاء و اضعة اللّثام

صفحهء 17 حاشیهء 5 در همین بیت کلمهء«زرقا»نابینا معنی شده که بر ضد مقصود شاعر است زیرا چشم نابینا دیگر توتیا ندارد.«زرقاء»زنی بوده در عرب مشهوره به زرقاء الیمامة و نه تنها نابینا نبوده بلکه خیلی دوربین و تیزبین بوده و در دوربینی مشهور ضرب المثل است که میگویند «ابصر من زرقاء».دوربینی او بحدی بوده(اگرچه افسانه‏وار است)که مینویسند از سه روز راه را میدیده.اگر دشمنی به یمامه حمله میآورد زرقاء بجای بلندی رفته و اهل شهر را از قصد دشمن‏ (؟؟)-در کتب دیگر هم که مرحوم وحید تصحیح کرده و مساعی وی مشکور است این گونه اشتباهات‏ مخصوصا در خمسهء نظامی بسیار است.باید اهل فن و تحقیق این اشتباهات را باز نمایند تا بتدریج آثار ادبی منقح گردد.(مجلهء یغما)

خبر میداد تا مشغول تهیهء وسایل دفاع شوند.وقتی حسان بن تبع بقصد تسخیر یمامه میرود برای احتراز از خبردادن زرقاء و اغفال او حیله‏ای می‏اندیشد و امر میدهد تمام لشکریان شاخه‏های بزرگ درخت‏ بر دوش خود گیرند.زرقا که دیده‏بانی میکرده بمردم شهر میگوید که جنگلی بزرگ می‏بینم که رو به ما میآید.مردم می‏خندند و استهزایش مینمایند و اعتنا نمی‏کنند.حسان علی الغفله شهر را مسخر می‏کند رئیس شهر را می‏گیرد و زرقا را بقتل میرساند.قطران تبریزی گوید:

ای خداوندی که گر روی تو اعمی بنگرد از فروغ روی تو بیناتر از زرقا شود

صفحهء 17 حاشیهء 6 در این بیت:

با سهیلم همعنان در گردش بالا و پست‏ با قریشم همسفر در رحلهء صیف و شتا

در معنی قریش نوشته شده«نوعی از ماهی است که با دندان خود شمشیروار حیوانات را پاره‏ میکند»اگر این کلمه در لغت هم بهمین معنی آمده باشد در اینجا ابدا آن معنی ملحوظ و منظور نیست.مقصود شاعر همان قوم قریش است و مسافرت و کوچ ایشان و اشاره است بآیهء کریمهء

لایلاف‏ قریش ایلافهم رحلة الّشتاء و الصّیف.

(سورة 106)

صفحهء 20 حاشیهء 1 در این بیت:

داستان نان و آب از عز و منعت پیش خلق.....«منعت»را ممنوع بودن ترجمه کرده در صورتی که‏ مقصود«مناعت»است.

صفحهء 28 حاشیهء 2 در بیت:

در دل مامت فرستم باز با این ریش و پشم‏ تا بزهدانش بپوش طیلسان از سابیا

کلمهء سابیا«حبس کننده»ترجمه شده و با مضمون شعر هیچ تناسبی ندارد،و بمعنی مشمیه‏ است که از زهدان با بچه بیرون میآید و در فرهنگ بهمین معنی آمده و با مقصود شاعر مطابقت دارد.

صفحهء 30 حاشیهء 2 در بیت:

ابن زیدون بوالید این قطعه را گر بشنود ای«امیری»بر تو ارزانی کند ولاّده را

در معنی ولاده نوشته شده«ولاده-صیغه مبالغه ولده»،صحیح است که ولاده لغة بهمین‏ معنی است ولی از مقصود دور است.ولاده نام دختر یکی از خلفای مغرب است که زنی شاعره و ظریفه بوده و بعد از کشته‏شدن پدرش در مجالس شعرا و کتاب حاضر میشده و در مذاکرات ادبی و صحبت‏های نوادر با ایشان مشارکت میکرده است.ابن زیدون ابوالولید میل و عشقی وافر باو داشته‏ و مکاتبه‏های زیادی باهم داشته‏اند.رسالهء ابن زیدون که بعنوان«سرح العیون»شرح و چاپ شده است‏ راجع بهمین ولاده است و مقصود ادیب هم همین ابن زیدون و ولاده است.

صفحهء 52 حاشیه 1 در این بیت:

نماید شکل انسان نیز پیروج‏ فروشد رنگ زمرد نیز طحلب

در معنی پیروج نوشته شده،«مرغی است شبیه انسان».گویا صحیح آن یبروح یا یبروج‏ است بتقدیم الیاء که هر دو در لغت آمده و بیک معنی است،گیاهی است که ریشهء آن شبیه بآدمی‏ است و یبروج الصنم نیز گویند و بفارسی مردم گیا خوانند،و در کندن آن تشریفاتی قائل شده‏اند.

صفحهء 320 حاشیهء 2/3 در این بیت:

سارنگیان بپهنهء تمجیدش‏ مانند کوبود مگر از آرنگ

در عنی سارنگ مینویشد(ظاهرا مسقط ارأس ممدوح باشد)و در معنی آرنگ مینویسد (آرنگ هم ظاهرا نام محلی است نزدیک سارنگ)؛در صورتی که«سارنگ»عالم ناسوت است و «آرنگ»عالم لاهوت و با معنی شعر و مقصود شاعر هم مناسب و مطابق است.

صفحهء 329 حاشیه 2 در این بیت:

شفا تو آری دیگر کسان ضماد و طلا عصا تو آری دیگر کسان عصی و حبال

کلمهء عصی،عاصی ترجمه شده و حال آنکه مراد از عصای اول حضرت موسی است و از عصی‏ و حبال چوب‏ها و ریسمانهای سحرهء فرعون است و اشاره است بآیهء

و القوا حبالهم و عصیهم

(سورة الشعرا).

صفحهء 331 حاشیهء 2 در این بیت:

چنان بعد از یزید بن معاوی‏ باو رنگ خلافت خیط باطل

خیط باطل چنین ترجمه شده است«هوا در روشنائی که از روزن بخانه آید»که لغة درست‏ است و بهمین معنی آمده ولی این دو کلمه لقب مروان بن حکم است که بعد از یزید بن معاویه بمسند خلافت نشست و در اینجا هم مقصود شاعر همان مروان است و با معنی اولی مناسبت ندارد.

صفحهء 337 حاشیهء 3 در این بیت:

سر پاکت جدا از خنجر کین‏ تنت مجروح از ناب عواسل

عاسل به نیزه‏های جنبنده ترجمه شده.عاسل که جمع آن عواسل است در لغت بمعنی گرگ آمده‏ و در این بیت هم با ناب که دندان حیوان درنده و وحشی است همان گرگ مناسب‏تر است تا نیزه‏های جنبنده.

صفحهء 342 حاشیهء 2 در بیت:

اگر من نیستم چون کبک بسمل‏ و گر من نیستم همچون سمندل‏ چرا جانم بسوزاند در آتش‏ چرا مغزم بجوشاند بمرجل

در توجیه سمندل نوشته شده است«سمندل مرغی است که در هندوستان یافت میشود»،در صورتی که همان سمندر معروف آتشخواره است.

صفحهء 343 حاشیهء 4 در بیت:

درودی مزرع خصم از دم تیغ‏ چنان حب الحصید از حد منجل

کلمهء منجل بدین عبارت شرح شده«آلت آهنی است که بآن گندم میدروند و آنرا دار میگویند»در صورتی که محتاج بدین شرح نبود و منجل همان داس خودمان است.

صفحهء 387 حاشیهء 6:

چون لشگر مغل بخیام جلال دین.....در معرفی جلال الدین مینویسد«سلطان جلال الدین محمد ولد سلطان علاء الدین سلجوقی است».گویا جلال الدین که چندی با مغول در جنگ و ستیز بود ولد سلطان محمد خوارزمشاه است نه علاء الدین سلجوقی.

صفحهء 440 حاشیه 2 در بیت:

ولی دارم زبان از کار خسته‏ دل اندر بند فرمان تو خستو

در معنی خستو نوشته شده(خستو-دانه و مغز میوه چون زردالو و خرما)و حال آنکه بمعنی‏ مقر و اعتراف‏کننده است.